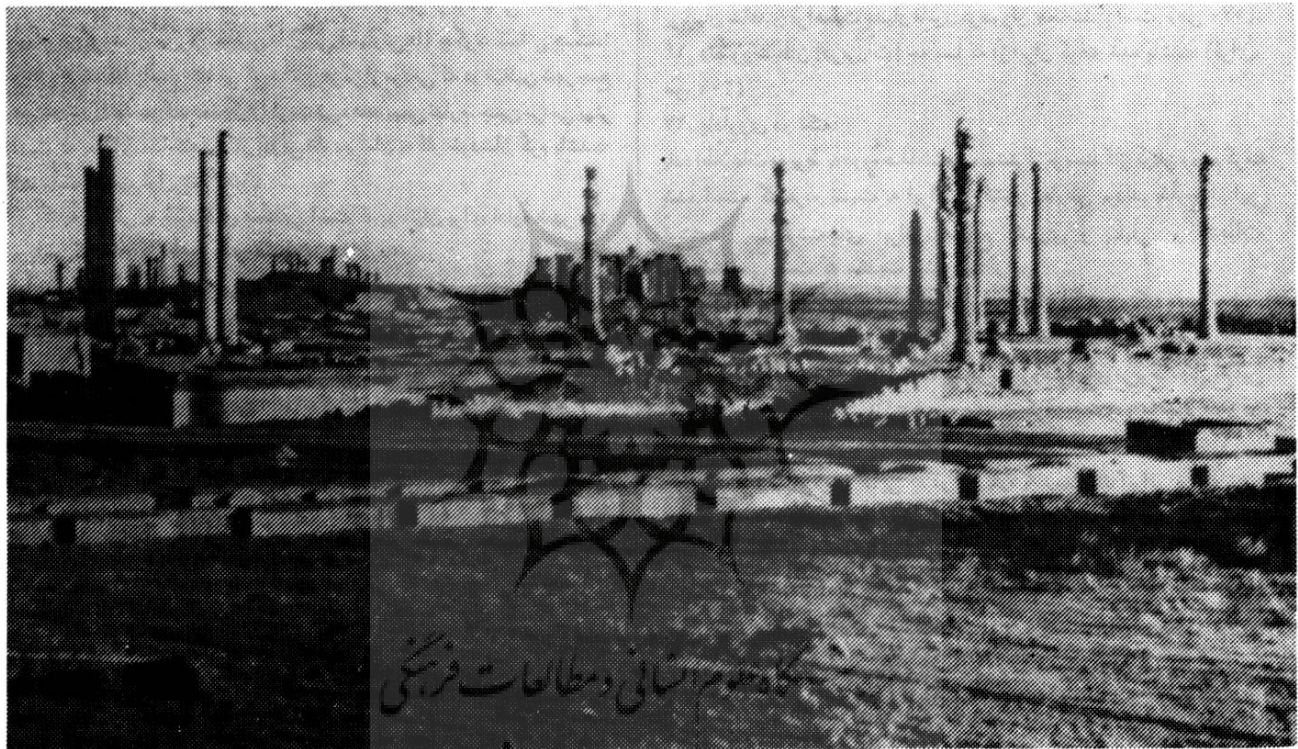


ایران و نقش تاریخی آن

نوشته: رُنه گروسه / ژرژ دنیگر

ترجمه: شادروان دکتر غلامعلی سیّار



غیربیابانگرد داشته است. زیرا در میان بحر خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب، ایران از شرق تا غرب به مثابه پلی بوده که جلگه بین النهرین را به جلگه گنگ در هندوستان متصل می ساخته و بین تمدنهای آسیای مقدم، از یک سو، و دنیای چین و هند، از سوی دیگر، ارتباط برقرار می کرده است. ایران از سمت خراسان و باکتریا نیز وسیله تماس بین تمدنهای کهنسال و دنیای استپها بوده و گذرگاهی به شامو می رفته است که طوایف بیابانگرد آسیای علیا هرچند وقت یک بار از شنزارهای ترکمنستان و ازبکستان از آنجا به قصد تسخیر آسیای مقدم یا هند روانه می شده اند. با این اوصاف، کمتر کشوری را می توان یافت که موقع جغرافیایی آن تا به این حد بیانگر تاریخش باشد.

بخشی از آسیا که مجاور اروپاست به دو منطقه بزرگ تقسیم می شود: در مرکز و جنوب آن، از دنیای مدیترانه تا دنیای چین و هند، سرزمینهایی با تاریخ و فرهنگ کهن وجود دارند که کشورهای کهنسال و دارای تمدنهای قدیمی کشاورزی می باشند و سازنده امپراتوریهای مدنی و شهری بوده اند. در شمال، از مغولستان تا رودخانه دانوب که زیستگاه بیابانگردان بوده، تمدنهای شبانی وجود داشته است، باری، بین این دو منطقه پهناور جغرافیایی و طبیعی، ایران واسط و حد فاصل بوده و نقشی اساسی ایفا کرده است. ایران چه از نظر جغرافیای طبیعی و چه از لحاظ جغرافیای انسانی یک «امپراتوری میانه» واقعی بوده و حتی در درون منطقه از نظر فرهنگی چنین موقعیتی را نسبت به سایر تمدنهای مستقر و

نوشته زیر از کتاب «چهره آسیا» که اخیراً انتشار یافته، برگرفته شده است

که در حفريات آقايان کُنتنو و گيرشمن در ته سِيلَك کاشان سفالهاي کشف شد که شايد مقدم بر عهد شوش هم باشد، زيرا به هزاره پنجم ق.م. مربوط می شود.

در پرتو اين کشفیات بايد اذعان کرد که باستانشناسان ایرانی در ادعایشان مبنی بر اين که تمدن فلات خَزَر قطعاً مقدم بر تمدن بسیار شایان احترام اُور می باشد، اشتباه نمی کنند.

در اُور اراضی هنوز بر اثر طوفان نوح خيس و سست بود و سومريهای قديم فرصت اين که زمين را «قرص و محکم» بکنند نداشتند و حال اين که در فلات ايران، که شايد اصل سومريان از آنجا باشد، کشت و زرع به وجود آمده بود و چه بسا اگر از مصر پيش از فراغت بگذريم، تمامی کشاورزی متعارف قديمی ما از فلات ايران آمده است.

اما در اينجاست که بايد دوباره به نخستين «قانون جغرافیایی» رجوع کنیم که همين الساعه از آن سخن می گفتيم و آن اين است که حاشیه شمالی فلات ايران، اعم از ماوراء قفقاز (قفقازيه) و ماوراءالنهر، با دنیای پهناور استپها پيوند يافته بود و ايرانيان تاريخی، يعنی آريايهای اصلی، از آن نقاط به فلات سرازير گشتند و قسمت اعظمشان در داخل فلات ايران مستقر شدند و نام ايران نیز به همين مناسبت بر آن نهاده شد (چنان که می دانيم ايران از نظر لغوی به معنی سرزمين آريايها است) و مابقی آنان که پيشتازانشان بودند و نياکان دور هندیان کنونی محسوب می شوند، از افغانستان عبور کردند و منطقه حوضه رود گنگ را در هندوستان متصرف شدند.^۲

پس بنا بر آنچه گفتيم ايران در چه عصری ایرانی شد و سند اصالت هند و اروپایی اين ملت آسیایی که امروز با هم به ما شباهت بسیار دارد، در چه تاريخی به او داده شد؟ تنها به اين يادآوری قناعت می کنیم که تخمیناً از سال ۱۶۲۰ ق.م. قومی موسوم به کاسيها بابل را فتح کردند. اين قوم اهالی لرستان کنونی بودند و اسامی پادشاهانشان از اسامی اساطیری ايرانيان اقتباس می شد، همچنان که در خلال سالهای ۱۴۳۰ تا ۱۱۳۵ ق.م. پادشاهان ميتانی^۵ در شمال غربی بين النهرين نیز اسامی ايرانی داشتند و خدايان هند و اروپایی را می پرستيدند. پس از اين مطلب می توان نتيجه گرفت که در آن زمان فلات ايران در دست قبایل آريایی بوده است. لکن شکی نيست که در اينجا نیز، مانند جاهای ديگر، هند و اروپاييان از تمامی دستاوردهای تمدنهای پيش از خود بهره گرفته بودند، و همان طور که يونان موكنه^۶ وارث گذشته غنی پيش از خود تمدن يونان بود، ايران نیز از نظر تمدن مادی بخصوص در زمينه هنر از «خودش قديمی تر بود».

باری، در اکتشافات باستانشناسی اخير در آذربايجان و مازندران اشیایی از مفرغ و يك قطعه سفالی يافت شده که متعلق به

○ در پرتو کشفیات انجام شده بايد اذعان کرد که باستان شناسان ايرانی در ادعایشان مبنی بر اينکه تمدن فلات خَزَر قطعاً مقدم بر تمدن بسیار شایان احترام اُور بوده است، اشتباه نمی کنند.

○ در بخشی که لایه اول شوش ناميده می شود، نخستين آثار هنری که به درجه بالائی از تکامل رسيده و يادگار هزاره چهارم پ.م. است به چشم می خورد. نکته جالب تر اينکه در ته سِيلَك کاشان سفال هائی کشف شده که شايد مقدم بر عهد شوش باشد، زيرا به هزاره پنجم پ.م. مربوط می شود.

○ سرزمين ايران از نقاط عالی کره زمين است که در فجر از منة تاريخی، معنویت از آن تراويده و بال و پر گرفته و به اوج آسمان رسيده است. پژوهشگری که تاريخ فلسفه جهان را مطالعه می کند، به نخستين نامی که بر می خورد نام زرتشت است.

در حاشیه غربی فلات ايران چين خوردگیهای جبال زاگرس^۱ و پشتکوه - اين «ژور»^۲ های سه گانه يا چهار گانه - با قله های نوک تيز و شیب دار رو به جلگه بين النهرين متمایل می شوند، و گذرگاههای طبیعی مسیر زاب کبير در آذربايجان راه را برای دخول به نينوا يا موصل می گشايند، و منفذ طبیعی دياله از طريق سرزمين تاريخی مادها در عرض خانقين معبر وصول به بابل و تيسفون يا بغداد کنونی است، و بالاخره نفوذگاه رود کرخه از شوش به سوی سومر قديم می رود، سومری که در فجر تاريخ بشری، يعنی قريب به سه هزار سال پيش از ميلاد مسيح، تمدنی فروزان داشته و اکتشافات شهر اُور همگان را اکنون بر آن آگاه ساخته است. با اين همه، در حقيقت اُور آن تمدن مادری نبود که تمدنهای ما از آن زاده شدند. بلکه به هنگام سرازير شدن به فلات ايران و کشور کنونی ايران، آن تمدن از همان آغاز در شهر شوش به وجود آمد و در قسمتی که لایه اول شوش ناميده می شود نخستين آثار هنری که به درجه بالایی از تکامل رسيده بوده و يادگار هزاره چهارم ق.م. است به چشم می خورد. اين امر با بررسی سفالهای نقشدار که با مرغان پابند، نوعی لك لك، يا گوزن وحشی به شکل هندسی تزيين شده اند، و از قطعات گرانبهای موجود در موزه های ما هستند، به ثبوت می رسد. آنچه در اينجا بايد به آن توجه داشت اين است که از همان عصر اين تمدن در تمامی فلات ايران، چه در ته گيان در حوالی نهاوند و چه در کوه حصار در باميان، تداوم خود را حفظ کرده است. ايران پيش از ورود آرياييها «شوش بسیار بزرگ»^۳ بود که بايد به همين نام بعنوان ميراث تاريخی بشریت ثبت گردد و از اين جالب توجه تر اين

عصر مادها یا دوره پیش از استقرار آنان می باشد، و نشان می دهد که این هنر دنباله هنر دوران پیش از آریاها در فلات ایران است و هنر هخامنشی نیز بعدها همین را ثابت می کند. این را هم باید ذکر کرد که اشیاء موزه باستانشناسی تهران که در سال ۱۹۴۸ در موزه سرنوشتی^۷ و در سال ۱۹۶۱ بار دیگر در پتی پاله^۸ در پاریس به معرض نمایش گذاشته شد، نمونه هایی در تأیید این موضوع به ما ارائه می دهد؛ از جمله سر اسب از جنس گل پخته با نقش الوان متعلق به نیمه اول هزاره دوم ق.م. یعنی به طور یقین مربوط به دوران استقرار قبایل ایرانی، یا جام شاخی از جنس گل پخته که سر قوچ در زیر آن است و غیره، که همه متعلق به دوران پیش از مادهاست. وانگهی، مفرغهای معروف لرستان از سرزمین کاسیها که قبلاً دیدیم تنها نمودار یکی از جنبه های هنر ایرانی در دوران قدیم می باشد (چنان که گفتیم نجیای کاسیها پیشقراول قبایل هند و ایرانی بودند). حواشی تخته سنگهای مرتفع فلات ایران، پیش از آن که به جلگه بابل سرازیر شویم، یعنی رشته جبال لرستان کنونی، در آن زمان «نقش فرهنگی» قابل توجهی داشته است. مفرغهای قدیمی این منطقه عجیب ترین ترکیب از موضوعات بابلی (گیلگمش یا انکیدو) و نقشهای ایرانی یا، به عبارت بهتر، سکایی^۹ و ماد می باشد (مثلاً تعداد زیادی اسب و بزغاله و انواع گوزنها که روی لجامها یا در انتهای دسته سلاح قرار داده شده است).

در اینجا است که به یکی از مشخصات پایدار تمدن ایران برمی خوریم و آن این که فرهنگ مادی و هنر فلات خزر پیوسته در ارتباط نزدیک با فرهنگ مادی و هنرهای بین النهرین بوده است. این «قانون» یا اصل مستمر از دوران ماقبل تاریخ آغاز می شود و در سراسر دوران باستان (تشابه حجاری آشوریهای عصر سارگون و حجاری ایرانی عصر هخامنشی) و همچنین در دوره اسلامی (تشابه مکتب عباسی بغداد و معماری یا مینیاتور ایرانی به طور اخص) ادامه دارد. اگر هم تشابهاتی در زمینه هنرهای تجسمی میان ایران و بین النهرین وجود دارد، لکن ایران از نظر فکری به کلی هند و اروپایی باقی مانده و اندیشه ایرانی از ابتدا با تفکرات هندو و متعالی ترین اندیشه های یونانی خویشاوندی داشته است.

در اینجا به یک موضوع اعجاب انگیز برمی خوریم و آن استمرار روح هندو اروپایی در ایران است و علت آن را باز هم یقیناً باید در مفروضات جغرافیای انسانی جستجو کرد.

وقتی که از تنور سوزان خلیج فارس یا آب و هوای گرمسیری عراق پله به پله به فلات ایران صعود می کنیم، مثلاً از بوشهر به شیراز یا از خاقلین به کرمانشاه، تا این که به اراضی مرتفع فلات ایران می رسیم، طبیعت و آسمان دیگری را رؤیت می کنیم. پس از پشت سر گذاشتن نخلستانها، انبوه درختان شاه بلوط و بید و گردو و چنار (البته هر جا که آب جاری فراهم و خاک و اقلیم مساعد باشد)

و آلبالو و بادام و توت دیدگانمان را می نوازد؛ زیرا بستانها از روی عشق کشت می شود. پدیده ای است در صورت وجود آب کافی مدخل شهرهای ایران را غالباً باغها تشکیل می دهد، چنان که این شهرها را باید «باغستان» نامید. همگی این درختها و این عطر و بوها، بوی سرزمین خودمان را می دهد. پس از طی چند مرحله از سفرمان، ناگهان در هوای فرح بخش ارتفاعات، گویی در آسیا نیستیم، بلکه خویش را در اروپا می یابیم و مردمان نیز، مانند گیاهان و درختان، شباهت به مردم خودمان دارند. ایرانیان از یورشهای اعراب یا ترکان مغول که هرچندگاه يك بار از عراق عرب یا از ماوراءالنهر به ایران سرازیر می شدند، و از اشغال این سرزمین به دنبال تهاجمات که قرن ها به طول می انجامید، باکی نداشتند. عشایر قشقایی که در سیاه چادر می زیند و در پی رمة هایشان از شیراز تا یزد به بیلاق و قشلاق می روند و آذربایجانیهای تیزهوش حوضه ارومیه یا قراقرزولهای ناحیه همدان همگی شان در اصل قبایلی شبان بودند که از اقیانوس استپها به اینجا و تا اعماق فلات ایران رسوخ کردند و رسوباتی را از خود برجای گذاشتند. اما در اینجا هم باز قوانین جغرافیای انسانی از جغرافیای طبیعی تبعیت می کند. این رسوبات آلتای که بر اثر یورشها و تهاجمات در ایران ته نشین شدند به کلی تغییر ماهیت دادند و ایرانی شدند. می بینیم چگونه محیط توانسته سلطه های متعدد و متوالی بیگانگان را در خود جذب و مستهلک نماید. نظر به این که فلات خزر، به دلیل ارتفاع زیاد، اقلیم اروپا را به خاطر جغرافیادان تداعی می کند، هیئت ظاهری نژاد هندو اروپایی (به معنی اروپایی این کلمه) در اینجا به نحوی شگفت آور حفظ شده است، تا آنجا که حتی به مرور زمان اقلیتهای بومی را نیز به شکل خویش درآورده است.

شاید بتوان از نظر جغرافیایی این توجیه را مبسوط تر بیان کرد. مثلاً، آیا يك نوع هماهنگی ناپیدا بین اندیشه ایرانی و محیطی که آن را پرورده است وجود ندارد؟ آسمانهای ایران به نحوی اعجاب آور صاف است و به مناظر طبیعی نوعی شفافیت و طراوت آسمانی می بخشد. مناظر و مریا در جو سبک فلاتهای مرتفع دید فوق العاده دوردست را ممکن می سازد و هوای فرح انگیز، ظواهر اشیاء را غیر مادی جلوه می دهد و تشخیص رنگهای کوهستانها به طرزی غیر قابل تصور به رنگهای پشت گلی و خطمی یا سبز روشن می زند. خطوط اجسام در برابر دیدگان بیننده تا آنجا که افق ممتد می شود احساس سبک وزنی و «حالت خیالی» به خود می گیرد. آیا اینها همه به اشیاء و اشکال معنویت نمی بخشد و آیا نمی توان معنویت روح ایرانی را در طی قرون و اعصار بدین سان توجیه نمود؟ چرا که سرزمین ایران از نقاط عالی کره زمین است که در فجر ازمنه تاریخی معنویت از آن تراویده و بال و پر گرفته و به اوج آسمان رسیده است. پژوهشگری که تاریخ فلسفه جهان را مطالعه

○ در همان هنگام که در مادستان (سرزمین مادها) سابق و نیز منای قدیم (منطقه جنوبی دریاچه ارومیه) و همچنین در سرزمین قدیم کاسیها (لرستان)، ارتباط با بابل هنر ایران باستان را پدید می‌آورد، شرق ایران معنویت را با کیش زرتشت به جهان عرضه می‌کرد. ○ ایران، گذشته از نقش عمده‌ای که در پیدایش ارزشهای معنوی داشته، در زمینه سیاست، فکر جدیدی را که واجد اهمیت اساسی است برای دوران باستان به ارمغان آورد و آن پایه‌گذاری يك امپراتوری «جهان شمول» بود که به بهترین وجه سازمان‌یافته بود و به شیوه انسانی اداره می‌شد.

○ امپراتوری هخامنشی به ملیت‌های گوناگون تابع خود آزادی اعطا و نسبت به مذاهب و معتقداتشان مدارا می‌کرد و به فرهنگهایشان احترام می‌گذاشت. این امپراتوری که از مصر تا پنجاب و از کرانه‌های بوسفور تا سغد کشیده شده بود، مدت دو قرن صلح را در جهان باستان برقرار نمود.

می‌کند نخستین نامی که به آن برمی‌خورد نام زرتشت یا زرتاوتشتر است.

قدر متیقن آن است که بنیانگذار کیش بزرگ ایرانی همعصر مادها یا، به طور صحیح‌تر، پیش از آن عصر (نیمه دوم قرن هفتم ق.م.؟) بوده است. اما گاتها که کهن‌ترین قسمت اوستا و ظاهراً بیانگر اندیشه‌های خود زرتشت یا شاگردانش است، به گویش «ایرانی شرقی» نوشته شده است و از این‌رو می‌توان نقطه‌ای بین خراسان و باکتریاراموطن و محل نشوونمای وی دانست. از طرفی می‌دانیم هخامنشیها که اصلشان از ایران غربی (پارس) است و حکومت طولانی آنان نخستین سلطه این منطقه بر سراسر ایران زمین می‌باشد، هرگز پیرو دین زرتشتی نبوده‌اند.

در اینجا است که می‌بینیم چه سان جغرافیا موجب تفاوت‌هایی بین ایران غربی (سرزمین ماد و پارس) از يك سو و ایران شرقی (سرزمین پارتها) از سوی دیگر شده است و از همین‌روست که تداوم ارضی سرزمین ایران نباید يك نقص عمده را از نظرمان پنهان بدارد و آن این که در سرزمین ایران زندگی به کوهستانهای حاشیه فلات وابستگی دارد. مثلاً در سمت غرب کوههایی که از آذربایجان تا فارس امتداد می‌یابد نوعی مخزن طبیعی عظیم آب است که دره‌ها و کوهپایه‌هایی را که در پای آنها یا در میان چین‌خوردگیهایشان قرار گرفته حاصلخیز می‌سازد. و نیز در شمال

شرقی سلسله جبال‌ی که از مشهد به هندوکش و از آنجا تا فلات پامیر ممتد می‌شود نهرها و سیلابهایی پدید می‌آورد که واحه‌های دیگری را سرسبز و حاصلخیز می‌نماید. لکن در فواصل این دو منطقه که از آب زنده است، دشت کویر و کویر لوت و کویر نمک حائل شده که مناطقی پهناور ولی عریان و خالی از سکنه را شامل می‌شود. این دو منطقه سرزنده و حاصلخیز به سختی با یکدیگر ارتباط دارد و آن هم از طریق جاده‌های کاروان‌رو یا نوعی برزخ است که در پناه کوه دماوند از جنوب جنگلهای انبوه مازندران و قسمت شمالی کویر بزرگ می‌گذرد و تهران را به مشهد متصل می‌کند.^{۱۰} مادها و هخامنشیان و ساسانیان و بیشتر سلسله‌های ترك و مغول تا پادشاهان صفوی، که اغلب اوقات سلطه سیاسی خود را بر ایران تحمیل می‌کردند و موجبات وحدت فلات خزر را فراهم می‌آوردند، در ایران غربی بودند و در همانجا بود که هنر ایران از برکت تماس با تمدنهای بین‌النهرین به وجود آمد. اما ایران شرقی هم در برخی مواقع نقش اساسی داشته است؛ خاصه این که از نفوذهای سامی دور بوده و لذا توانسته مذتهای مدید ایرانیّت اصیل را دست‌نخورده و محفوظ نگاه دارد. وانگهی، داخله این قسمت شرقی از سمت شمال و شمال شرقی به فضایی نامحدود منتهی می‌شود زیرا ترکستانهای کنونی (ترکستان روس و ترکستان چین)^{۱۱} در آن زمان «ایران خارجی» به حساب می‌آمد و نه تنها ایرانیّت بر آنها حاکم بود، بلکه چیزی جز ایرانیّت در آنجا وجود نداشت. شرایط زندگی کشاورزی در ترکستان غربی (ماوراءالنهر) و ترکستان شرقی (ختن) یکسان است. اراضی رسوبی و دارای سنگ آهک است و با این که در وسط استیهای خارزار و عریان واقع شده، به محض این که آبیاری شود به واحه‌های بسیار حاصلخیز مبدل می‌شود. چنین است وضع طبیعی خاک در آسیای قدیم که هنوز هم به همین منوال است. منظورمان از آسیای قدیم آن بخش است که باکتری سابق (منطقه هرات و بلخ) و مرغیانا (منطقه مرو و جنوب ترکمنستان کنونی) و همچنین سغدیان (ازبکستان کنونی) و خوارزم اجزای آن است.

بنابراین در همان هنگام که در مادستان (سرزمین مادها) سابق و نیز منای قدیم (منطقه جنوبی دریاچه ارومیه در آذربایجان کنونی) و همچنین در سرزمین قدیم کاسیها (لرستان کنونی)، ارتباط با بابل هنر ایران باستان را پدید می‌آورد، شرق ایران معنویت را با کیش زرتشت به جهان عرضه می‌کرد. شاید در همان عهده‌ی که فلسفه طالس مَلطی در یونیا رایج می‌شد و آخرین سفر کتاب تورات موسوم به سفر تثنیه تدوین می‌گشت، زرتشت آیینی را بنیان نهاد که بر پایه اعتقاد به خدای برتر یا «پروردگار بخرد» که اهورامزدا نام داشت استوار بود. طرح این موضوع در جهان هندو ایرانی که تا آن زمان به ربّ النوعهای متعدّد ناشی از قوای طبیعت اعتقاد داشتند تازگی

داشت و تازه تر این که از آن پس به خدایی دارای صفات اخلاقی معتقد می شدند که وظیفه اصلی اش استقرار عدالت بود. این عقیده مبتنی بر وحدانیت واقعی بود. زیرا زرتشت دیگر خدایان هندو ایران را دیوان و اهریمنان می خواند و آنان را به صورت خدایان دروغین معرفی می کرد و، بنا به گفته دوشین گیمن،^{۱۲} به جای قربانیهای قدیمی معمول هندو ایرانیان که سنت آن در هند هنوز باقی است، زرتشت به نیایش و پرستش دینی جنبه کاملاً معنوی بخشید. زرتشت اقانیم یا مفاهیم ماوراء طبیعی را مطرح کرد که عبارتست از «پندار نیک» و نظم جهانی و قدرت فائقه خداوند و تقدس و بقای روح و غیره که همگی خصایل آسمانی هستند و، بنا به گفته ژرژ دومزیل،^{۱۳} در قالب ملائک مقرب درمی آیند. ولی به هیچ وجه نمی توان از این قالبها برای ساختن کیشی با ارباب انواع و ضد توحید استفاده نمود. آیا مفهوم آن این است که «پروردگار بخرد» که تا این اندازه به یهوه خدای یهودیان در کتاب مقدس شباهت دارد، واقعاً صاحب و سلسله جنبان جهان است؟ زرتشت در صعود به سوی وحدانیت به مشکل بدی و پلیدی برمی خورد و برای این که سلطه آن را بر جهان توجیه نماید آفرینش آن یا، به عبارت دیگر، کژیها و پلیدیهای را که در جهان وجود دارد به چیزی شبیه به «شیطان» - شیطانی که برادر ولی دشمن یهوه می باشد - منسوب می کند و آن را انگره مئین یوه (اهریمن) می نامد. اهورامزدا خداوند روشنایی است و هرآنچه نیکی در جهان است آفریده اوست و حال آن که انگره مئین یوه تاریکی و خالق بدی است. لکن این ثنویت در نهایت به وحدانیت منتهی خواهد شد و این بدی که سراسر جهان را فراگرفته در پایان عمر جهان به یاری مردمان نیکوکار به خوشبینی می انجامد؛ چه سرانجام اهورامزدا بر انگره مئین یوه (اهریمن) و خیر بر شر و نور بر ظلمت چیره خواهد شد.^{۱۴}

غیرممکن است این حقیقت را انکار کنیم که این آیین تا چه اندازه جلوتر از معنویت یونان یا کتاب مقدس بوده است. درباره وجه ثانوی تشابه آیین های زرتشت و یهود (ملائک مشترک میان قوم اسرائیل و مزدیسنی) بحث نمی کنیم. اما تنها این نکته را باید به خاطر بسپاریم که ایران نقش عمده ای در پیدایش ارزشهای معنوی داشته است و این نقش را به دفعات در طول تاریخ، به خصوص در گرماگرم رواج اسلام با طرح عرفان شیعی، ایفا کرده است. از طرف دیگر، در زمینه سیاست، فکر جدیدی را که اهمیت اساسی دارد برای دوران باستان به ارمان آورد و آن پایه گذاری يك امپراتوری «جهان شمول» بود که به نحو احسن سازمان یافته بود و به شیوه انسانی اداره می شد و هرچند نتیجه فتوحات نظامی بود، اما دیری نکشید که با صلح و سلم قرین گردید. این امپراتوری به اندازه لازم متمرکز بود، ولی در عین حال به ملیتهای مختلف تابع

خود آزادی اعطا و نسبت به مذاهب و معتقدات آنان مدارا می کرد و به فرهنگهایشان احترام می گذاشت. امپراتوری هخامنشی که بر پایه اصول مذکور مستقر گشته بود، و از مصر تا پنجاب و از کرانه های بوسفور تا سغد ممتد می شد، مدت دو قرن صلح را در جهان باستان برقرار نمود و برکات این دوران طولانی صلح تنها با نعمت های حاصل از صلح رومی (از ۵۳۹-۳۳۰ ق.م.) قابل مقایسه است. در واقع شاهنشاهی هخامنشی پیشرو و مبشر امپراتوری رُم به شمار می رود. پس از پایان گرفتن سلطه آشوریان، سلطه ای که با قتال دائمی و قساوتهای توصیف ناپذیر و نفی بلد دسته جمعی اقوام و نابودی نژادها و کشتارهای دهشتناک گروهی حفظ می شد، صلح هخامنشی برای قسمت اعظم کره ارض پیشرفت عظیمی در عالم انسانیت به شمار می آمد و از بسیاری جهات باید آن را «عصر طلایی» در تاریخ شرق قدیم دانست، همچنان که عهد آنتوان امپراتور رُم نیز «عصر طلایی» منطقه مدیترانه می باشد. تشکیل ساتراپیها و وضع خراجهای ثابت و کمابیش معتدل برای اداره هر یک از آنها و ایجاد شاهراهها، پانصد سال پیش از شیوه حسن اداره ایالات امپراتوری یا حکومت سناتوری رُم در عصر تریانوس^{۱۵} یا هادریانوس^{۱۶} و کاهش مالیاتها در دوره امپراتوری علیا و آسودگی فوق العاده زیاد شاهراههای رومی بود. و اما درباره حسن سلوک هخامنشیان با اقوام زیردست اگر به گواهی یهودیان برای بازگشتشان از اسارت استناد گردد و حتی، باوجود جنگهای ایران و یونان، به شهادت خود یونانیان که پیوسته دارای نفوذ بسیار در دربار شوش بودند رجوع شود، صحت این نکته نیز تأیید می گردد.

می دانیم یونان به رغم خواص انسانی فرزنداناش که سبب می شد هرگاه می خواستند مناصب مهم در حول و حوش شاهنشاه یا ساتراپیها برایشان فراهم گردد، و به رغم مقام والای فرهنگ یونانی در مقایسه با سایر ارزشها، در صحنه سیاست هرگز به بالاتر از سطح «مدینه های» یونانی ارتقا نیافت و از نظر یونانیان دولت تا آخر و همیشه به همان مدینه محدود می شد. تنها در ایران هخامنشی و پس از آن در رُم تحت حکمرانی قیصران و زمانی بعد از آن (صرف نظر از چین در دوران سلسله های تسین^{۱۷} یا هان^{۱۸}) بود که مفهوم دولت بسط داده شد، تا آنجا که این مفهوم سرزمینهای پهناوری را دربرگرفت و مفهوم امپراتوری را به وجود آورد. ضمناً این نکته را تذکر بدهیم که ملل جهان مفهوم دولت به معنای بسیط آن را از سه منبع اقتباس کردند: امپراتوری رُم آن را به اقوام لاتینی هدیه کرد و کارولنژیان^{۱۹} رومی تبار آن را به اقوام ژرمن منتقل نمودند، همچنان که اسلاوها به نوبه خویش این مفهوم را از رُم شرقی (بیزانس) آموختند. از طرف دیگر، چین این فکر را به کره و ژاپن و ویتنام القا کرد و ایران هخامنشی یا ساسانی آن را به جهان

○ پس از پایان گرفتن سلطه آشوریان، سلطه‌ای که با قتال دائمی و قساوتهای توصیف‌ناپذیر و نفی بلد دستجمعی اقوام و نابودی نژادها و کشتارهای دهشتناک گروهی حفظ می‌شد، صلح هخامنشی برای قسمت اعظم کره ارض، پیشرفت عظیمی در عالم انسانیت به شمار می‌آمد و آن را از بسیاری جهات باید «عصر طلایی» در تاریخ شرق قدیم دانست.

○ نام داریوش اول که تمامی سنتها از عهد او به یادگار مانده، در تاریخ به عنوان مقتدرترین سازندگان ثبت شده است. در تاریخ هرگز کسی چون او دیده نشده است که با این سعه صدر و دید گسترده بر ملل گوناگون حکومت کند. این شهریار خردمند و صلحجو بر سه قسمت از ربع مسکون از بوسفور تا پنجاب فرمان می‌راند و در دنیای باستان، نظیر آسایشی را که این بخش از جهان در زمان او داشت، جز در عصر اگوستوس قیصر روم نمی‌توان یافت.

اسلام عرضه نمود و خاندانهای ترك که متوالیاً بر ایران حکومت کردند و از آنجا بر سرزمینهای دیگر حاکم شدند، مانند سلجوقیان آناتولی و گورکانیان (مغولان) هند، در اجرای این مفهوم از ایران الهام گرفتند.

ایران هخامنشی گذشته از ایجاد دولت به معنای تشکیلاتی مافوق «مدینه» و ایالت، به این کلمه مفهومی داد که ما لاتینیها برایش قائلیم؛ به این معنی که دستگاههایی برای اداره منظم و باثبات کشور ابداع کرد که، به رغم انقلابات و دگرگونیهای سیاسی در طول قرون، پایدار ماندند و این سنت جز وقفه کوتاهی در آن که پس از فتح ایران به وسیله اسکندر مقدونی رخ داد، از هخامنشیان به ساسانیان به ارث رسید. ایران ساسانی نیز، با وجود شکافی که در ظاهر اسلام در آن پدید آورد، در لباس خلفای عباسی از نو ظاهر شد و اینان نیز به نوبه خود آن را به سلاطین سلجوقی و ایلخانان مغول و خاندانهای گوناگون پادشاهی ایران یا افغان امروز منتقل ساختند. حتی در دوران خلافت عباسیان در دربار بغداد، گواین که چند قرن پیاپی عربی زبان اداری شد، اداره کنندگان کشور ایرانیان بودند (برمکیان را فراموش نکنیم) و نیز در کشورهای مجاور هم از قابلیت و صلاحیت ایرانیان در امر مدیریت استفاده می‌کردند: مثلاً در حکومت سلاجقه آناتولی یا در ماوراءالنهر که ترك شده بود و همچنین در حکومت ترکان و افغانان در هند و پادشاهان گورکانی کشور اخیر. از سنگ نبشته‌های دوران هخامنشی به زبان پارسی

باستان و لوحه‌های داریوش گرفته تا زبان پهلوی عصر ساسانی و فارسی کنونی، از طریق این زبان بود که زمامداران سراسر خاورمیانه می‌آمیختند که چگونه مردمان را اداره نمایند. نام داریوش اول (۵۲۱-۴۸۶ ق.م.) که تمامی سنتها از عهد او به یادگار مانده در تاریخ به عنوان مقتدرترین سازندگان ثبت شده است. در تاریخ هرگز کسی چون او دیده نشده است که با این سعه صدر و دید گسترده بر ملل متنوع حکومت نماید. این شهریار خردمند و صلحجو سه قسمت از ربع مسکون را از بوسفور تا پنجاب در زیر فرمان خویش داشت و این مناطق پهناور را به نحو مطلوب و با درایت اداره می‌کرد و آسایشی که در زمان او این بخش از جهان داشت، در دنیای باستان نظیرش را جز در عصر آگوستوس قیصر روم نمی‌توان یافت. داریوش اول در بخش بزرگی از آسیا و آگوستوس قیصر روم در اروپا شالوده امپراتوریهای آینده را ریختند.

بر فراز ایوان تخت جمشید است که خاطره این دوران بر عظمت در ذهنمان تجدید می‌گردد. نفس انتخاب چنین جایگاهی، یعنی این ایوان بلند ملصق به کوه و مشرف بر جلگه پهناور فارس، گواه بر حسن عظمت جویی حیرت‌انگیزی است که در نهاد هخامنشیان به ودیعت گذاشته شده بود. از این جایگاه رفیع و مسلط بر همه جا با چشم انداز وسیعی که در زیر پای انسان پهن می‌شود، واقعاً می‌بایستی این احساس جسمانی به شاه شاهان دست می‌داد که از آن جایگاه بلند ملل و اقوامی را که تا انتها الیه جهان مسکون می‌زیند در زیر فرمان خویش دارد. از آنجا نگاه او به آسیا و دریای اژه تا حوالی جلگه رودخانه گنگ و فلسطین و فلات پامیر دوخته بود. وقتی از بنای معظم پلکان که دیواره‌های آن با تصاویر سنگی برجسته صف آورندگان پیشکش منقوش شده است بالا رفتیم، بیاییم و در عالم خیال شکوه و جلال تالار بار عام (آبادانا) و کاخ مسکونی (تجر) را در خاطر مجسم سازیم، کاخهایی که پرسپولیس (تخت جمشید) و شوش هخامنشیان را به صورتی درآورده بود که معاصران از مشاهده آن حیران گشته به اعجاب دچار می‌شدند. تعدادی از این ستونهای بلند شیاردار با پایه‌هایی به شکل زنگ واژگون به نحو معجزه‌آسایی ابدی شده و هنوز بر سر پایند. سپس از درهایی می‌گذریم که کروبیان به شکل گاوهای بالدار با سر انسان و نوعی تاج بر سر و با ریش پهن آشوری از آنها نگهبانی می‌کنند و اینها از هنر آشوری اقتباس شده‌اند. در این فضای خلوت هرگز احساس تنهایی نمی‌کنیم. زیرا موجوداتی هستند که این ویرانه‌ها را برای ابد پُر می‌کنند و اینها چهره‌های حجاری شده ملل مختلف آسیایی هستند که به درگاه فرمانروای جهان شتافته‌اند تا از او تجلیل کنند و چهره‌های آنان با چنان صحت و دقتی پرداخته شده است که گویی يك نژادشناس آنها را تراشیده و بالاتر از این بر فراز کوهی که در پشت کاخ واقع شده است و آرامگاه آخرین

شاهنشاهان هخامنشی در آن قرار دارد، یکی دیگر از نقوش برجسته بر روی سنگ، سی ملت تابع امپراتوری را نشان می‌دهد که پایه‌های اورنگ شاه شاهان را بر دوش دارند.

حال بیاییم و نوشته داریوش را که بر سنگ نقش شده و هر تسفیلد^{۲۰} آن را خوانده است از نو بخوانیم. زیرا این نوشته روح در تن مرده این ویرانه‌ها می‌دمد. در آن چنین آمده است: «چنین گفت داریوش: این سرزمین ایران که اهورامزدا به من بخشایش کرد، این سرزمین زیبا که پر از مردان و اسبان تکاور است، در برابر هیچ دشمنی به لرزه در نمی‌آید. من داریوش بزرگ، شاه شاهان و پادشاه این سرزمین بزرگ از برکت اهورامزدا این دژ را بنا کردم. من آن را زیبا و کامل و تمام چنان که می‌خواستم بنا کردم. باشد که اهورامزدا و تمامی خدایان من این بنا را محفوظ نگاه دارند.»

نژاد ایرانی با خصال انسانی و شَم سازماندهی و از برکت صلح ثمربخشی که میان ملل متنوعه به وجود آورد، نژاد نخبه و امپراتوری ساز آسیا به شمار می‌رود و اسکندر کبیر هم موفق نشد آن را از ایفای این نقش طراز اول باز دارد. چه به محض این که بر امپراتوری هخامنشی دست یافت همان رویه هخامنشیان را در پیش گرفت و چندن از ساتراپ‌های خود را از میان ایرانیان برگزید و تنها برای خاندانهای ایرانی (و نه سایر نژادهایی که در زیر سلطه خویش داشت) این امتیاز را قائل شد که حق وصلت با اقوام دیگر را داشته باشند و این حقی بود که به مقدونیان هم داده شده بود؛ چنان که برای ترغیب آنان به این امر خود با دخت داریوش ازدواج کرد. ایرانیان نیز به رسم حقیقت‌نمایی نسبت به این عمل اسکندر مقدونی بر طبق سنن خود «شناسنامه» (هویت) ایرانی به او اعطا نمودند و در حماسه ملی شاهنامه از اسکندر به عنوان کشورگشای اجنبی نام برده نمی‌شود، بلکه ایرانی تبار و از نسل شاهان قلمداد می‌شود که چون از تخت و تاج شاهی محروم شده بوده با بازگشت به ایران و تصرف سریر سلطنت کاری جز اعاده حق غصب شده خود نکرده است.

اسکندر قصد داشت امپراتوریش را به دو بخش سلطنت نشین تقسیم کند: یکی مقدونی که از دریای مدیترانه تا فرات ممتد باشد، و دومی ایرانی که از فرات تا سندرا شامل شود. لکن جانشینان عمده او، یعنی سلوکیان، به این نیت او عمل نکردند و مقر امپراتوری خویش را در انطاکیه شام، در بخش کرانه مدیترانه سوریه، قرار دادند. ایشان چشم به دریای مدیترانه داشتند و حکومت خود را تابع حوزه یونان نمودند و بدین سان از ایران قطع علاقه کردند. از شهر بابل که اسکندر در نظر داشت آن را مرکز امپراتوری سازد، به دشواری می‌توان بر فلات ایران حکومت کرد و از کرانه‌های بحری مدیترانه نیز این کار ممکن نیست. وانگهی، یونانی‌گری که فرهنگی خاص مدیترانه است، برای این که بتواند درجایی به طور

دائم استقرار یابد نیازمند داشتن پاره‌ای شرایط جغرافیایی مشابه محیط یونان می‌باشد و این شرایط را در کرانه‌های آناتولی و سوریه و لبنان و مصر و در قبرس و سیسیل بزرگ و پروانس (جنوب فرانسه) می‌توان یافت و البته بخشهایی از دره کابل (کاپیسی دنیای قدیم) یا گاندهارا را باید در این عداد آورد. چه در منطقه اخیر است که در فاصله بین اراضی مرتفع افغانستان و جلگه‌های گرمسیری جنوبی هند، به يك استثنای جغرافیایی برمی‌خوریم. در اینجا است که آخرین «معجزه یونانی» رخ می‌دهد و هنرهای یونانی و بودایی محیطی مساعد برای اختلاط با یکدیگر می‌یابند. در حالی که عملاً اقلیتهای یونانی و سازمانهای حکومتی اسکندر و جانشینانش در زیری و افغانستان مستقر می‌شدند، تعداد قلیلی از آنان در فلات ایران به معنای اخص مقیم گشتند و ایران در میانه گردبادی که هجوم اسکندر مقدونی برپا کرد ایرانیّت خود را از دست نداد.

معدّلک، چون اسکندر پیش از علاقه‌مند شدنش به ایران، در لحظه‌ای که دچار جنون آنی شده بود به مهد هخامنشیان، یعنی سرزمین فارس، با آتش زدن تخت جمشید کینه توخت، و شاید هم به این دلیل که منطقه مادها مدت طولانی در تحت حکومت سلوکیان یونان درآمد، ایران غربی که زمانی دراز در عصر مادها و هخامنشیان از نظر سیاسی بر اقوام ایرانی نژاد حکومت می‌کرد برای مدتی نفوق خود را از دست داد و حکومت به چنگ قومی افتاد که در شرق ایران، یعنی در خراسان کنونی، می‌زیستند و پارتها نامیده می‌شدند.

بخش قابل زیست خراسان رشته‌ای اراضی حاصلخیز است که از غرب به شرق، از ضلع جنوبی بحر خزر تا مرفق رودخانه‌های هریرود و مرغاب، امتداد می‌یابد و مابین فضاها بسیار پهناور تر کمن صحرا در شمال و کویر لوت در جنوب واقع شده است. در اینجا در شبیهای رشته جبال همعرض کوپت داغ و کورن داغ، از يك سو، و کوههای بینالود، از سوی دیگر، در ارتفاع هزارمتری دره‌هایی حاصلخیز وجود دارد که درختان میوه و غلات در آن به عمل می‌آید و در شمال و جنوب به اراضی استپ پر علوفه منتهی می‌شود که برای پرورش اسب مناسب است. این سرزمین موطن پارتها بود که از نژاد خالص ایرانی بودند و در سابق یکی از ایالات شاهنشاهی هخامنشی را تشکیل می‌دادند، ولی از دیده تاریخ دور و مهجور مانده بودند. زندگی آنان، سوارکاری و تیراندازی در حال سواری را ایجاد می‌کرد و هنگام حرکت بسیار سریع و غافلگیرکننده بودند و در ضمن حملات برق‌آسایی که می‌کردند، همانند همسایگان شمالیشان سکاها، بارانی از تیر بر سر دشمنان فرو می‌ریختند.^{۲۱}

خلای که در ایران با فروپاشیدن سلطه مقدونیها به وجود آمد

○ نژاد ایرانی با خصائل انسانی و شَم سازماندهی و از برکت صلح ثمربخشی که میان ملت‌های گوناگون به وجود آورد، نژاد نخبه و امپراتوری ساز آسیا به شمار می‌رود و حتی اسکندر کبیر موفق نشد ایرانیان را از ایفای این نقش طراز اول بازدارد.

○ انقلابی که برای مدت چهارصد و شانزده سال سلسله ساسانی را بر سریر سلطنت ایران مستقر نمود، در همه شئون نوعی رستاخیز و تشییید مبانی ایرانیّت به شمار می‌رفت. نظام شاهنشاهی ساسانی مبتنی بر مرکزیت کامل بود و اداره امور کشور به شیوه شاهنشاهان بزرگ هخامنشی در دوران عظمتشان در تخت جمشید و شوش صورت می‌گرفت.

○ ایران اسلامی و اروپای عیسوی بر اثر انتشار ادیان سامی به مراتب بارورتر و غنی‌تر از عصر ساسانی یا دوران شرک یونان و رُم شدند و به تعبیری، شوق ایمان و شور حیات یافتند. از این نظر، ایران اسلامی برتر از ایران ساسانی بود.

به دست اشکانیان یا خاندان سلطنتی پارتها پر شد و اینان با این که از اهالی شرق ایران بودند، مانند اسلاف خود هخامنشیان پایتختشان را در غرب، یعنی در منطقه بابل در شهر تیسفون، قرار دادند؛ چه از آنجا می‌توانستند مراقب رومیان باشند که دشمن عمده آنان به شمار می‌آمدند. زیرا می‌دانیم در دوران حکومت و سلطه کامل پارتها که حدود سه قرن و نیم (از سال ۱۴۰ ق.م. تا حدود ۲۲۰ م.ب.م.) دوام یافت، کار عمده آنها فقط جنگ با رُم، آن هم به خاطر دستیابی به غرب بین النهرین بود. مع ذلك خاندان اشکانی که در دوران نفوذ کامل یونانیان ظهور کرد، تا پایان کار خود واقعا هوادار و دوست فرهنگ یونان بود. بدین سان، با وجود خدماتی که این سلسله با آزاد ساختن ایرانیان از یوغ سلطه یونان به ملت ایران انجام داد، شاهنامه چند بیت تحقیرآمیز درباره قرنهای متمادی سلطنت این خاندان که «اردوهای» مغرور و دلیر پرورده بودند، پیش ندارد.

ایران غربی سرانجام از حکومت شرقیها^{۲۲} خسته شد و باز هم از سرزمین پارس بود که بار دیگر نهضت تجدید حیات ایران آغاز گشت. پرسید^{۲۳} بنا به تلفظ یونانی، و پارس در زبان فارسی قدیم، و فارس در زبان فارسی کنونی، به طوری که از نام آن برمی‌آید ایران یا «ایران پارسی» به معنای اخَص می‌باشد و قلب ایران است، همچنان که ایل دوفرانس^{۲۴} قلب سرزمین فرانسه به شمار می‌آید.

این بخش از ایران استپ مرتفع و منطقه با طراوتی است (سرحد یا سردسیر) که از شمال به کویر مرکزی و از جنوب به کرانه سوزان خلیج فارس محدود می‌شود، و این از برکت شبیهای موازی سلسله جبال فارس است که در فاصله مابین آنها دره‌هایی مرتفع و محفوظ و چشمه سارانی همیشه پر آب و چمنزارهای بهاره ایجاد می‌کند که آب و هوایی سالم دارند و آبیاریشان آسان است. برای مسافری که از شنزارهای کرمان یا تنور مشتعل بوشهر به فارس می‌آید، این صفحات بهشت واقعی (بنا به اصطلاح ایرانیان قدیم) هستند. این منطقه در پناه کوهها تا حدودی مهجور است. ولی چون در حاشیه بلکه مشرف بر اراضی مجاور واقع شده، از این نظر در کلیه اعصار تاریخ نقش دژ و محافظ ایرانیّت را ایفاء نموده است. در این منطقه «پارسی میانه» قدیم یا گویشی که نام پهلوی ساسانی به آن اطلاق می‌شود و زبان امپراتوری جدید ایران می‌باشد رایج بود. همچنین در آنجا بود که تخت جمشید (پارسه به فرس قدیم) بنا شد و هخامنشیان از آنجا بر جهان حکومت می‌کردند و در آنجا بود که ساسانیان، به تقلید از داریوشها و خشایارشاها، کاخ سلطنتی خود اصطخر را بنا نمودند.

انقلابی که برای مدت چهارصد و شانزده سال (۶۴۰-۲۲۴) سلسله ساسانی را بر سریر سلطنت ایران مستقر نمود، در تمامی شئون نوعی رستاخیز و تشییید مبانی ایرانیّت به شمار می‌رفت. نظام پادشاهی اشکانیان نوعی سلطنت ملوک الطوائفی بود که اجزای تشکیل دهنده آن از آزادی نسبی برخوردار بودند. لکن نظام شاهنشاهی ساسانی دارای مرکزیت کامل بود و این اداره امور مملکتی به شیوه شاهنشاهان بزرگ هخامنشی در دوران عظمتشان در تخت جمشید و شوش بود. از این گذشته در کلیه شئون سنتهای هخامنشی از نو برقرار گشت و همان طور که هخامنشیان به نوبت در تخت جمشید و شوش مستقر بودند، شاهنشاهان ساسانی نیز بیش از آن که در مولد خود فارس ساکن باشند، مرکز خود را در تیسفون قرار دادند و طاق کسرای کنونی گواه شوکت آنان است. از آن نقطه بود که غرب بین النهرین را در زیر نظر داشتند و مدت چهار قرن تمام ابتدا با امپراتور رُم و سپس با بیزانس به خاطر آن نقاط منازعه داشتند و همواره هم پیروز بودند. زیرا در هر يك از جبهه‌هایی که ایرانیّت با ملیّت دیگری مقابله می‌کرد، تفوق ایرانیان به ثبوت می‌رسید. آنان گذشته از فلات ایران که متحدش کرده بودند، و گذشته از تسلط بر سرزمین آشور و بابل قدیم که غالب اوقات مقر دربارشان بود، به جزیره غربی^{۲۵} نیز تا خط نصیبین و اورفا^{۲۶} مسلط بودند و از جانب شرق نیز به کرات افغانستان را تابع و خراجگزار خود کرده و نفوذشان را تا جبال هندوکش بسط داده بودند. گواه بر این موضوع نیز وجود نقشهای ساسانی یا شبه ساسانی در ناحیه دختر نوشیروان و بامیان می‌باشد. ساسانیان به خصوص در حوالی

شمال شرقی با دشمنان دیرینه ایرانیان مستقر در آنجا یعنی تورانیان که قومی بیابانگرد و رمدار بودند، همواره در نبرد بودند. همچنین در جیحون و سیحون، آمودریا و سیردریای کنونی، و نقاطی فراتر از آنجا که تا چشم کار می کند استپ است، یعنی تا عمق آسیای علیا، نفوذ کرده بودند.

در شاهنامه، از این سرزمین صحرانوردان، یا امپراتوری استپ، به عنوان توران یاد می شود و از ایرج و تور، قهرمانان شاهنامه که ایران و توران از نام آنان مشتق است، به عنوان برادران دشمن نام برده می شود. بهتر از این نمی توان این دو قهرمان را توصیف کرد.

زیرا در افسانه های کهن که در ابیات شاهنامه از آنها سخن می رود، تورانیان گرچه بیابانگرد یا نیمه صحرانورد بودند دقیقاً از نژاد ایرانی بودند، و آنها که سکاها، سرمتها یا ساسها و غیره نام داشتند در عصر رُم و یونان از سغد تا مرز چین پراکنده بودند. وجه تمایز این برادران دشمن نحوه معیشتشان بود؛ چه ساکنان ایران از مذتها پیش شهرنشین و کشاورز شده بودند و بر وفق تعالیم زرتشت به بهره برداری از زمین - آبیاری و کشت و زرع - اشتغال داشتند، در حالی که این تورانیان همراه با رمدارهای خود به بیلاق و قشلاق در استپهای بیکران روان بودند. اما در اواسط دوره ساسانیان، پس از هزارسال تعارض میان زندگی کوچ نشینی و زندگی کشاورزی، تعارض نژادی نیز در میانشان پدید آمد. از قرن پنجم بدین سو، جای کوچ نشینان ایران شرقی را سرزمین ماورای ترکستان در فاصله سیردریا تا آمودریا و هیاطله^{۲۷} گرفتند و در سال ۵۶۵ ترکان قدیمی جای آنان به این نواحی آمدند و ماوراءالنهر که تا آن زمان نوعی «ایران خارجی» محسوب می شد، به ترکستان واقعی یا «ترکیه بزرگ» - بنا به اصطلاح مارکوپولو - تبدیل گشت. با این وصف، تا مذتهای مدید اراضی مزروعی این مناطق به وسیله روستاییان ایرانی نژاد - سرمتها - کشت و کار می شد و ساکنان شهرهای بزرگ همچون بخارا و سمرقند «تاجیک»، یعنی بورژواها یا صنعتگران ایرانی بودند و کاروانیان سغدی که به زبان «ایرانی شرقی» تکلم می کردند و اصلشان از سمرقند بود، در تمام مراکز تجاری در جاده ابریشم از کاشغر تا حوالی چین به دادوستد و بازرگانی مشغول بودند. با وجود رسوخ استوار فرهنگ ایران در میان مردم آسیای علیا، طوایف بیابانگرد آلتای و هیاطله یا ترک در سراچه ایران خیمه و خرگاه جنگ برپا می کردند. لذا از آن پس تمامی هم شاهنشاهان ایران و سپاه سواره نظام ساسانیان اگر مصروف حراست از بین النهرین نمی شد تا در آنجا جلو قیصرهای رُم غربی و باسیلیوس^{۲۸} های امپراتوری بیزانس را برای پیشروی و دستیابی به تیسفون بگیرند، مصروف بر این می شد که در شمال شرقی از دست اندازی طوایف ترک و مغول جلوگیری کنند. در آن زمان بود که این صحرانوردان خوفناک شروع به حرکت عظیم خود به سوی سرزمینهای غربی

نکردند و بر سر راه می خواستند اراضی مرغوب خراسان را نیز تسخیر کنند. در این نبردها پیروزی و شکست از پی هم می آمد. اما تا موقعی که شاهنشاهان ساسانی در برابرشان محکم ایستادگی می کردند و همچو پاسداران محافظ - یا به اصطلاح ما فرانسویان پاسداران محافظ رودخانه راین^{۲۹} - از سرحدات شرقی تمدن قدیم حراست می نمودند، سد سدید ایرانیان پابرجا بود و بیابانگردان هرگز به داخل ایران رخنه نکردند.

گرچه در این مدت ساسانیان نتوانستند ایالات قدیمی سغد و خوارزم را که جزء قلمرو هخامنشیان بود پس بگیرند، همچنان که در غرب هم فراتر از شط فرات نرفتند و موفق به تصرف مجدد ایالات سوریه و آسیای صغیر نشدند، ولی هنوز گرد سر شاپور و خسرو پرویز هاله افتخار داریوش و خشایارشا تابان بود. مثلاً در نقشی روی سنگ، تصویر شاپور اول را می بینیم که امپراتور رُم والریانوس در ادسا (اورفا) اسیر و مغلوب او شده است و عیناً همین را (همین شهریار در افغانستان و گاندهارا به زور اسلحه تا پیشاور پیشروی کرد) در نقشهای دیواری دختر نوشیروان در پای هندوکش به شکل يك شاهزاده سلطنتی ساسانی مشاهده می کنیم. مقارن با روی کار آمدن ساسانیان که ترمیم سلطنت گذشته ایران بود، يك مذهب واقعاً ملی نیز در ایران مستقر گشت. کیش معنوی مزدیسنی بر اساس تعالیم زرتشت در گذشته، چه در دوران هخامنشی و چه در عهد اشکانیان، هرگز به عنوان مذهب رسمی اعلام نشد. ولی ساسانیان به صراحت آن را رسمی اعلام کردند و متن کامل اوستا به طور قطعی کتاب مقدس ملت ایران گشت. روحانیان زرتشتی (موبدان) به شکل يك طبقه منسجم با سلسله مراتب منظم و اصول مذهبی بسیار دقیق و مشخص اعلام موجودیت نمودند. شاهنشاه و دربار پس از آنها دومین قدرت مملکت به حساب می آمدند و تا پایان کار این خاندان، به رغم برخی کشمکشها (که در آن سلطنت دست بالا را نداشت)، امپراتوری ساسانی و کیش مزدایی جزء لاینفک یکدیگر بودند. در فاصله سالهای ۲۲۴ تا ۶۴۰ ایران کشوری بود دارای نظام شاهنشاهی مقتدر متکی بر مذهبی بدون معاند و مبتنی بر سازمان مذهبی و دولتی بسیار نیرومند. کیش مزدایی برای امپراتوری عهد شاپور و خسرو پرویز به مثابه مذهب کاتولیک بود در عهد فیلیپ دوم در اسپانیا که شالوده حکومت بر آن استوار بود. ایران در تاریخ خود هرگز مانند آن دوران، چه از نظر قلمرو اراضی و چه از نظر معنوی، تا به این اندازه از وحدت کامل برخوردار نبوده است.

با این وجود، ایران زرتشتی بر انحصارگرایی کامل متکی نبود و نسبت به ادیان دیگر اهل تساهل بود. زیرا در مناطق مرزی خود، مثلاً کلد و آشور و شوش، رعایای بومی داشت که می بایست رعایت حالشان را می کرد و اینان هر چند که مطیع شاهنشاه بودند و

و پیروان و شاگردانش قرون متوالی در جهان عیسویت به عنوان مرتد تحت تعقیب قرار گرفتند. با این همه، انتشار این آیین در جهان حیرت آور بود. تصور این را بکنیم که در غرب مدتی کوتاه قدیس آگوستینوس را مفتون خویش ساخت و در بلغارستان و یوگوسلاوی نهضت بوگومیلها^{۳۱} را پدید آورد و بالاخره در ایالت لانگدوک^{۳۲} فرانسه جنبش آلیگیان را موجب گشت و این را فراموش نکنیم که ترکان اویغور که در آن زمان صاحب مغولستان بودند، نزدیک به یک قرن از سال ۷۶۳ تا ۸۴۰ مذهب رسمیشان مانویگری بود و همین اویغورها سبب شدند که گروههای مانوی در همان عصر و در دوران سلسله سلطنتی معروف تانگ در چین تشکیل شوند.

باید دانست که در نظر قشریون زرتشتی که در آن هنگام بر ایران حکمروا بودند، کیش مانوی بدترین نوع ارتداد به شمار می رفت. باز هم فایده ای که آگاهی بر این موضوع برای تاریخ نویسان دارد این است که، همان طور که قبلاً گفتیم، در حفاصل میان جهان مدیترانه و جهان چین و هند، ایران چه از لحاظ جغرافیایی و چه از نظر افکار و عقاید حکم امپراتوری میانه واقعی را داشت و از این سرزمین مرتفع و پیوندگاه ارتباطات بود که عقاید و افکار در دو سمت جهان آن زمان که گفتیم پراکنده شد.

اضطراب و قلق فکری که مانویگری بیانگر آن بود، اندکی بعد در اضطرابی اجتماعی منعکس شد که آیین مزدک مظهر آن به شمار می رفت. مزدک نظریه پردازی تندرو بود که برای عصر خود روحیه جسور و اعجاب انگیزی داشت و برابری آحاد بشر و عدم توسل به خشونت و بخصوص نوعی کمونیسم حقیقی را تبلیغ می نمود که تقسیم اموال را هم بین همگان در برمی گرفت و بدین لحاظ پایگاهی باور نکردنی پیدا کرد و حتی زمانی کوتاه نظر قباد پادشاه ساسانی را هم به خود جلب نمود (قباد در سال ۴۸۸ به سلطنت رسید).

این ماجرای فوق العاده و این که تبلیغات کمونیستی مدتی کوتاه در کمال صلح و سلم بدون اغتشاشات اجتماعی قبلی یا بلیات خارجی مقارن آن از طرف مقامات دولتی پشتیبانی شد، نشانه یکی از عواملی است که همیشه در تاریخ ایران مؤثر بوده است و آن اضطراب روح ایرانی است. این حالت در کلیه ادوار تاریخ مشاهده می شود، از آیین اشتراکی مزدک تا کمونیسم اسلامی بابک (بابک خرم دین) و از ظهور فرقه اسماعیلیه تا فتنه باب و بالاخره حزب توده.

چنان که دیدیم، در فراسوی ارتفاعات زاگرس فلات ایران مشرف بر غرب هلال خصیب است و از بلندیهایی پامیر مشرف است بر شمال شرقی اراضی گود ترکستان چین. در عصر ساسانیان تمدن والای ایران در بین النهرین، که سه چهارم آن جزء

اقامتگاههای عمده سلطنتی در قلمرو آنان قرار داشت، ولی بهایمی و اکثر پیرو دین مسیح و مُنسیک به فرقه های نسطوری و یعقوبی^{۳۰} بودند. باری، فرهنگ آرامی عمیقاً در ایران نوین نفوذ کرد و حتی زبان پهلوی ساسانی به الفبای آرامی نوشته می شد، همان طور که در گذشته نیز فرس قدیم هخامنشی به حروف میخی بابلی نوشته می شد. دبیران و دانشمندان و پزشکان سریانی در دربار تیسفون حاضر بودند و پادشاهان ساسانی نسبت به ایشان و همکیشانان، به رغم تعصب زرتشتیگری، به خصوص از هنگامی که یعقوبیان و کلیسای نسطوری به کلی از بیزانس بریدند، تساهل و مدارا نشان می دادند، به گونه ای که رفته رفته کلیسای نسطوری ایران تقریباً به منزله مذهب رسمی ثانوی این سرزمین شمرده می شد.

در انتها الیه جغرافیایی امپراتوری، یعنی در ایالات مرزی افغانستان، اختلاط هنر ایران با هنر بودایی محلی این تصور را به وجود می آورد که کیش بودایی هم مورد اغماض و تساهل مشابهی بوده است.

با وجود خشکه مقدسی ساسانیان و تعصبی که در حفظ خط قشری این کیش داشتند، از همان زمانها یک طغیان مذهبی و اضطراب از مابعد الطبیعه در روح ایرانی مشاهده می شود که هر چند وقت یک بار آشکار می گردد و از این لحاظ باید ایران را کشوری دانست که مردمش نمی توانند خود را با وضع موجود وفق دهند. یکی از بهترین دلایل این مدعا چگونگی رواج فوق العاده کیش مانی در سراسر جهان است.

مانی (۲۷۵-۲۱۶)، حتی از نظر اصلیت، در برخورد دو جهان و در مقطع دو دوران از تاریخ قرار داشت. وی با آنکه از نژاد خالص ایرانی بود (حتی با خاندان سلطنتی اشکانیان نسبت داشت)، در بابل، یعنی در یک سرزمین سامی، می زیست که تازه مسیحیت در آنجا رسوخ یافته بود. از طرفی می دانیم که او به هند سفر کرد. پس جای شگفتی نیست که او با اقتباس و ترکیب عناصر گوناگون و التقاطی توانست آیینی بنیان نهد که در اصل از ثنویت کهن زرتشتی، یعنی نبرد میان نور و ظلمت، مایه می گرفت. حتی آیین او نوعی زرتشتیگری تعصب آمیز بود و به قبول گونه ای ثنویت دردناک منتهی می شد که بر مبنای آن جهان ماده سراسر پرداخته دست اهریمن (خدای پلیدی) و محکوم به بدسرشتی است. البته وی مسائل ثانوی دیگری را هم از مسیحیت و آیین بودایی اقتباس کرد، چنان که بر طبق آن مانویگری مذهب شهود و اشراق و وحی است که حضرت آدم و بودا و زرتشت و سپس عیسی مسیح و سرانجام مانی منادی آن هستند.

چنان که در این قبیل موارد پیش می آید، پیامبر این آیین نو از طرف عموم متعصبان معتقد به ادیانی که کیش جدید از آنها اخذ شده بود تکفیر شد و بوسیله علمای دین زرتشتی به «شهادت» رسید

حکومت شاهنشاهی ایران بود، و حتی تا مصر رواج داشت و نه تنها بر افغانستان، که از نظر جغرافیایی دنباله طبیعی ایران به شمار می‌رود، بلکه تا سرحدات چین نیز گسترش می‌یافت. خاصه در زمینه هنر نفوذ ایران به حدی قوی بود که مسیحیت شرقی و آیین بودایی مقداری از مضامین هنری خود را از ایران اقتباس کردند و پارچه‌های قبطی منقوش به علائم رسمی ساسانی بود و نیز مکتب نقاشی ایرانی بودایی که چنان که دیدیم در افغانستان طی قرنهای چهارم و پنجم ایجاد شد، و ضمناً از قرن پنجم تا یازدهم (و حتی پس از آن) نقاشیهای دیواری بودایی قیزیل^{۳۳} و تورفان، تحت تأثیر هنر ایران قرار گرفتند. به طوری که می‌توان گفت از نظر هنری ترکستان چین کنونی در آن موقع ایالتی از «ایران خارجی» به شمار می‌رفت.

در نیمه دوم قرن پنجم، در پایان سلطنت خسرو انوشیروان، سلطنت ساسانی در اوج اقتدار و شوکت بود. امپراتوری رُم در زیر ضربات تهاجم اقوام ژرمنی بخش غربی خود را از دست داد و حتی در شبه جزیره بالکان نتوانست از رخنه اسلاوها جلوگیری کند و حال آن که در آسیای میانه قدرت شاهنشاهی ایران بلامعارض بود. چنان که از کتیبه‌های موجود در صخره‌های پیرامون کرمانشاه (منظور کتیبه بیستون است) و تخت جمشید و نقوش ظروف نقره ساسانی موجود در موزه‌های ما برمی‌آید و داستانهای آخر شاهنامه مؤید آن است، شاهنشاه شکر شیران شرزه و پادشاهان دشمن را می‌درید. از کاخهای تیسفون هیبت تکاوران جسور ایران بیابانگردان بیچاره‌ای را که در جنوب غرب امپراتوری و در استپهای خشک و صحراهای بیکران عربستان سرگردان بودند مرعوب می‌ساخت. همچنین از قلاع مستحکم شهرهای خراسان بود که همین تکاوران جلو پیشروی بیابانگردان دیگری را که چوپانان ترک بودند و در «صحرای گرسنگی» می‌چرخیدند سد می‌کردند.

اما ناگهان همه چیز از هم فرو پاشید. ضمن دو نبرد (۶۴۰-۶۳۷) اعراب ایران را به همان سرعت اسکندر مقدونی فتح کردند و بی شک از آن پس قطع رابطه با گذشته بسیار عمیق تر از پیش بود. اول به این دلیل که برخلاف یونانیها که دارای تمدنی برابر با تمدن ایران بودند، اعراب سالهای ۶۴۰-۶۳۷ که از صحاری خشک حجاز و نجد می‌آمدند، تمدنی بکلی متفاوت از ساسانیان داشتند. دوم به این دلیل که مقدونیان در نهصد و هفتاد سال پیش از آن هیچ گونه اعتقاد خاصی را با خود به همراه نیاوردند (گرایش اسکندر به عقاید مشرق زمین کاملاً این نکته را اثبات می‌کند) و حال آن که اعراب هر جا را که فتح می‌کردند اعتقاد مذهبی بسیار نیرومندی با خود می‌آوردند و تمام اعمال خود را به مدد اعتقاد محض توجیه می‌کردند. از این نظر فتح ایران بوسیله

اعراب بیشتر موجب اختلال بود (یا به عبارت دیگر تجدید حیات) تا فتح رُم غربی در دو قرن پیش از آن به توسط اقوام ژرمنی. زیرا در مورد اخیر عملاً خللی در ارکان اعتقاد عیسوی اقوام مفتوحه لاتینی ایجاد نشد. اگر بخواهیم وضع ایران اواسط قرن هفتم را در برابر نظر مجسم کنیم، باید فرض نماییم که سرزمین گل (فرانسه کنونی) و اسپانیا و ایتالیا که تا آغاز قرن پنجم هنوز پیرو مذاهب شرك بودند، ناگهان به دست خشن کسانی مانند آلاریک^{۳۴} و تئودوریک^{۳۵} و شاهان اولیه سلسله مروونژیان به دین عیسوی درمی‌آمدند. از نظر سیاسی، ایران برای مدت یک قرن مهوور شد. ولی دینی که فاتحان بر او تحمیل می‌کردند در جهت خلاف طرز تفکر کلی ایرانیان نبود و به عکس توحید قرآنی معنویت زرتشتی را به سرحد کمال می‌رسانید؛ همچنان که در سرزمین رُم سه قرن پیش از آن تاریخ وحدانیت مسیحی کار معنویت یونان را تکمیل کرد و از این لحاظ نقش اعراب در دنیای ایران مشابه نقشی بود که یهودیان در رُم ایفا کرده بودند. نبوغ نژاد سامی دوبار، یک بار با تورات و دیگر بار با قرآن، به ارزشهای تمدنهای کهن هندو اروپایی روحی تازه بخشید. اغلب در دورانهای اغتشاشی که نفوذ و رخنه خارجی در سرزمینی پدید می‌آورد ملت آن سرزمین به خود می‌آید و غنای درونی را که داشته و از آن آگاه نبوده است کشف می‌کند. خواهیم دید که چگونه چین و ژاپن بر اثر رسوخ تمدن معنوی هند، که نتیجه تبلیغ و رواج آیین بودایی بود، در عقاید پیشین خود تجدیدنظر کردند و چگونه به دنبال آن غنای روحی در این دو سرزمین پدید آمد. ایران اسلامی و اروپای عیسوی نیز بر اثر انتشار ادیان سامی به مراتب بارورتر و غنی تر از عصر ساسانی یا دوران شرك یونان و رُم شدند. ممکن است ظواهر امر خلاف این را بنمایاند و چنین به نظر رسد که وقتی رُم به جای «ژوپیترا» (خدای خدایان) یهوه (خدای قوم بنی اسرائیل) را پرستش کرد هویت ملی آن زایل شد و ایران نیز در نتیجه جانشین شدن الله به جای خداوند زرتشت هویت ملی خویش را از دست داد. اما در حقیقت هنر مسیحی در مغرب زمین به جای چهره زئوس (خدای خدایان یونان) در کسوت پروردگار لایزال یهود جلوه گر شد. در سرزمین زرتشتی ایران نیز الله قرآن مستقر شد. مع ذلك با تکانهای «زلزله آسایی» که قبول هرگونه اعتقاد مذهبی جدید قهراً به دنبال دارد، این دو کیش بزرگ سامی با شش قرن فاصله برای ایران آن روز عوامل بفرنج و متنوع اخلاقی به همراه داشت و آزمون مجدد شعائر پیشین و واکنشهایی عاطفی را موجب شد که از آن به شوق ایمان و شور حیات می‌توان تعبیر کرد، همچنان که مدتها پیش از آن چنین وضعی برای رُم پیش آمده بود. از این نظر، ایران اسلامی برتر از ایران ساسانی بود، همان طور که رُم «کواتروچنتو»^{۳۶} بهتر از رُم امپراتوری یا رُم قیصرها بود. عادت بر این است که در ادیان بزرگ جهان که در سرزمینهای

خلفای بغداد چه از نظر مادی و چه از لحاظ افراد و مدیران و تشکیلات اداری و همچنین با توجه به آفاقی که در آن فعالیت خویش را دنبال می کردند، قبل از هر چیز امپراتوری ایران و عرب بودند.

تمامی تشریفات و شکوه و جلال تیسفون در دربار عباسیان بغداد احیا شد. ایرانیان گروه گروه وارد تشکیلات اداری مرکزی و ایالتی می شدند. خانواده برمکیان که از نژاد خالص ایرانی بودند - زیرا نسبشان به موبدی زرتشتی از اهالی بلخ می رسید^{۳۷} - در زمان خلافت منصور (۷۷۵) و سلطنت هارون الرشید زمام امور را در دست داشتند تا این که فاجعه سال ۸۰۳ رخ داد و هارون که از نفوذ زیاده از حد ایرانیان در حکومت بیم داشت آنان را به هلاکت رساند. اما باز در زمان خلافت مأمون که مادرش ایرانی بود و به یاری ایرانیان به خلافت رسید (۸۳۳-۸۱۳) ایرانیان نفوذ از دست رفته شان را بازیافتند. باید ذکر کرد که ایران دوستی مأمون بی ارتباط با تمایلات فلسفی او نبود که درصدد تفسیر قرآن به صورتی برآمد که موجب خشم قشریون متعصب عرب گردید. ورود ایرانیان به صحنه نه فقط با فعالیت های فکری و معنوی و تمدن مادی ایشان که توصیف آن در بغداد هزار و یک شب آمده است به منصفه ظهور رسید، بلکه این فعالیتها در جنبشهای صریح انقلابی نیز متجلی گشت. دیدیم که چگونه ایران ساسانی با عقاید کمونیستی مزدک منقلب شد. بار دیگر کمونیسم در لباس فرقه خرم دینان (خرمیه) که پیشوای آنان بابک خرم دین بود آذربایجان را شوراند و حدود بیست سال (۸۳۸-۸۱۷) در آنجا بر سر کار ماند. این آشوب کمونیستی با اشاعه نوعی عرفان کثرت وجودی همراه بود.

وانگهی اکنون وقت آن فرا می رسد که شکست خوردگان سال ۶۴۰ که به نقش روزافزون خود در امپراتوری عباسی آگاه می شدند، درصدد برآیند که ایران را به ایرانیان برگردانند و نفوذ آنان به حدی رسید که شخص خلیفه خود فرمان این رهایی را صادر کرد؛ به این معنی که ایالت خراسان را به عنوان تیول موروثی به خاندان ایرانی خالص طاهریان سپرد (۸۲۰). اندکی بعد مردی که از عامه مردم برخاسته بود، یک صنعتگر ایرانی اهل سیستان،^{۳۸} به سرکردگی گروهی از دهقانان که راهزن شده بودند صاحب اختیار این ایالت شد (۸۶۷) و سپس خراسان را از چنگ طاهریان بیرون آورد (۸۷۲) ولی خاندان او که به صفاریان (خاندان مسگران) موسوم شد زیاد دوام نکرد. موضوع اخیر از این نظر برای ما جالب توجه است که نشان می دهد چگونه یک جنبش آزادیبخش ملی با قیام عناصر کارگر و دهقان مقارن می شود (۹۰۳-۸۶۷).

سامانیان، خاندان دیگری برخاسته از شرق ایران، به عکس با طبقه اشراف بستگی داشتند و درست است که برخلاف ادعایشان

مختلف منتشرند، هر کشور دیر یا زود به مقتضای برداشت خاصی که از آن دارد رنگ خود را به آن دین می بخشد. فی المثل در برابر فکر جهان شمولی مسیحیت رُم می بینیم چگونه مذهب لوتر آلمانی به دستاویز بازگشت به کتاب مقدس یهودیان قدیم در برابر فکر جهان شمولی مسیحیت رُم (پاپها) قد برمی افرازد و آن را به گونه ای مذهب کاملاً ژرمنی تغییر شکل می دهد؛ یا این که در جزیره بریتانیا کلیسای آنگلیکان (جدایی از پاپ) به وضوح به شکل مذهب ملی پدیدار می شود.

به موجب مذهب تشیع، پیروان راستین محمد (ص) می بایست به هواداری از داماد پیامبر علی (ع) و نوه اش حسین (ع) به پاخیزند. علی (ع) در سال ۴۰ هـ.ق به قتل رسید و حسین (ع) در سال ۶۱ هـ.ق در کربلا به دست اعراب دیگری که احترام چندانی برای خاندان پیامبر اسلام قائل نبودند شربت شهادت نوشید. پس تشیع در بادی امر نوعی بازگشت به اسلام اصیل و بر ضد خلفای اموی بود. چه این خلفا متهم بودند که از اعراب بادیه نشین دوری جسته و به جمع سوریان (سه چهارم اهالی سوریه در آن زمان مسیحی بودند) پیوسته اند و همچنین متهم می شدند که از سادگی بدویت به تمدن مادی رُم شرقی (بیزانس) که عمیقاً در سوریه رسوخ کرده بود روی آورده اند. یکی از حوادث غیر قابل پیش بینی «تاریخ» این بود که همین مذهب شیعه اسباب تجمع ایرانیان به گرد یکدیگر را فراهم ساخت تا با رهایی از زیر یوغ اقوام سامی هویت ملی شان را بازیابند و ضمناً برای کسب این حق در درون جامعه اسلامی خواهان آن باشند که عنصر ایرانی از آن پس با عنصر عرب برابر گردد. بدین سان مذهب شیعه از آغاز قرن هفتم کوشش عمده را در ایران، خاصه در شرق این سرزمین، برای ترویج عقاید خود آغاز کرد؛ یعنی در ایالتی که در دورترین نقطه از سرزمینهای عربی و خلافت قرار داشت و به همین سبب به صورت پناهگاه ملی برای ایرانخواهی درآمده بود. از همین ایالت بود که در سال ۷۵۰ معتقدان به حقانیت آل محمد (ص) به انتقامجویی برخاستند و خلافت کاملاً عربی و سوری بنی امیه را منقرض کردند. می دانیم که چگونه این فیروزی، با حيله و تردستی، نه به نفع اولاد علی (ع) بلکه به نفع خاندان عباسی تمام شد. درست است که عباسیان آرزوی شیعیان را که سپردن خلافت به اولاد پیامبر بود برنیاوردند و خود خلافت را تصاحب کردند، لکن نصرت آنان پیروزی عنصر ایرانی بود. زیرا ایرانیان بودند که این فیروزی را موجب شدند و اطرافیان آنان اکثراً ایرانی بودند و ایالت مرزی ایران، یعنی بابل قدیم، بود که مقر خلافت قرار گرفت. مرکز شاهنشاهی ساسانی تیسفون بود و خلفای عباسی نیز مقر حکومتشان بغداد شد. چنان که گفته شده است خلفای عباسی «ساسانیان عرب» بوده اند؛ خاصه این که در طول پانصد سال حکومتشان (۱۲۸۵-۷۵۰)

از احفاد قهرمان ساسانی بهرام چوبین نبودند، ولی به اشراف زمیندار باکتریا تعلق داشتند و بعدها نیز تیولهای عمده‌ای در ماوراءالنهر (سمرقند و تاشکند و فرغانه) به دست آورده بودند. وقتی در سال ۹۰۳ امیران سامانی بساط صفاریان را از خراسان برچیدند و بدین سان طبقات اجتماعی را از نو برقرار نمودند، بر سراسر شرق ایران دست یافتند؛ البته اسماً رابطه‌شان را با خلافت بغداد نبریدند. ولی این وابستگی بیشتر جنبه مذهبی داشت تا سیاسی، چه با داشتن عنوان امیر، سامانیان در پایتختهای خودشان در سمرقند و بخارا مانند سلاطین ایرانی مستقل عمل می‌کردند و شعر فارسی در دربار ایشان با شاعران پیشرو فردوسی تولد می‌یافت. در ایالات سرحدی ترکستان فراسوی سیردریا (رود جیحون) و خجند، در آستانه دنیایی دیگر، آنان نیز همچو ساسانیان گذشته نبرد با دشمنان ایران یعنی طوایف ترک استپ را دنبال می‌کردند و از این نظر نیز ادامه دهنده سنت ساسانیان به شمار می‌آمدند. سواران تکاور ایشان غرق در جوشن و اسلحه مانند گردان شاهنامه با تورانیان همیشه حاضر به نبرد مشغول ستیز بودند؛ در اینجا نیز، همچون محافظان راین، در برابر دنیای

نیمه وحشی به پاسداری از تمدن از نو احیا شده ایران پرداختند. در خلال این مدت خاندان ایرانی دیگری موسوم به آل بویه در حوالی سال ۹۳۵ بر غرب ایران استیلا یافتند و اصفهان و شیراز را پایتخت خود تعیین کردند. این خاندان چنان در ایرانیت تعصب می‌ورزیدند که نسب خود را به شاهنشاهان ساسانی می‌رساندند. آنان علناً مذهب تشیع را تبلیغ می‌کردند. در سال ۹۴۵ یکی از سلاطین آل بویه، یعنی یک ایرانی شیعی، خود را به بغداد رساند و خلیفه ناگزیر شد منصب «امیرالامراء» را به او تفویض کند و بدین سان دربار خلافت در زیر نظر او قرار گرفت. با ظهور سلاطین آل بویه در غرب و امرای سامانی در شرق ایران و ماوراءالنهر، سرزمین ایران تحت عنوان ظاهری تبعیت از خلفای عباسی، یا به عبارت بهتر قبول قدرت مذهبی آنان، بر سرنوشت خویش حاکم می‌شد. مع ذلك باید این را یادآور شویم که رستاخیز سیاسی با توجه به دوگانگی ایران عملی می‌شد. به این معنی که کشور به دو بخش جغرافیایی یا دو منطقه فرهنگی تقسیم می‌گشت که حفاصل آن دو شنزارهای کویر بزرگ و صحرای لوت بود.

(دنباله دارد)

□□ زیر نویس ها

۱۵. Trajanus (به فرانسه Trajan)، امپراتور رُم که از سال ۹۸ تا ۱۱۷ حکومت کرد و سرزمینهای زیادی را متصرف شد و کارهای عمرانی زیادی انجام داد. وی در سال ۱۱۵ پارتها را شکست داد. - م.
۱۶. Hadrianus (به فرانسه Hadrien)، امپراتور رُم که در سال ۱۱۷ پس از تراپانوس بر رُم سلطنت کرد. وی مشوق ادبیات و هنر بود و اصلاحات اداری و سیاسی مهمی انجام داد. - م.
۱۷. Ts'in، سلسله پادشاهی چین که از ۲۶۵ تا ۴۲۰ سلطنت کرد. - م.
۱۸. Han، نام چند سلسله پادشاهی چین که از قرن دوم قبل از میلاد تا قرن دوم میلادی در این کشور حکمرانی کردند. - م.
۱۹. Carolingiens، سلسله پادشاهی فرانک در اروپا که به تقلید از رُم امپراتوری مغرب زمین را از نو تشکیل داد و از ۸۰۰ تا ۸۸۷ بر فرانسه و قسمت اعظم آلمان و کشورهای شمالی تا دانمارک حکومت کرد. امپراتور بزرگ این سلسله شارلمانی بود. - م.

20. Herzfeld

۲۱. ژوستین (Justin) به ما می‌گوید که زبان پارتی حفاصل میان زبان سکاهای فارسی بوده است. مع ذلك این زبان یا «بهلری اشکانیان» لهجه خاص شمال ایران است که امروز هم بنا

زاگرس تا مدیترانه بود. این نخستین حکومت آریایی در عراق و سوریه بود که بعدها جزء امپراتوری جتیها شد. - م.

۶. Mukēnai (به فرانسه Mycēnes)، بخش جنوبی شبه جزیره یونان که تمدن آن مقدم بر تمدن یونان و پیش درآمد آن بود. - م.

7. Musée Cernuschi

8. Petit Palais

۹. Scythes، سکاهای قومی بودند که عنصر آریایی در آنها غالب بود و جغرافیدانان یونانی آنان را اسکوت می‌نامیدند. این قوم از ترکستان چین تا دریای آرال و رود دُن در روسیه و رودخانه دانوب پراکنده بودند و پادشاهان ماد و هخامنشی با آنها جنگیدند و آنان را مطیع خود ساختند. - م.

۱۰. هنگام تحریر این کتاب جاده ای اتومبیل رو و آسفالت شده در ایران کمتر وجود داشته است. - م.

۱۱. ترکستان چین یا ترکستان شرقی در قدیم ختن خوانده می‌شده و امروزه سین کیانگ ایالت مسلمان نشین چین است. - م.

12. Duchesne Guillemin

13. Georges Dumézil

۱۴. آیین خاصی به نام فرقه زروانی که بسیار دیر و در زمان ساسانیان ظهور کرد خدای نورو مظهر ظلمت را یکی می‌دانست و پدر مشترک آنان را زروان یا زمان نخستین می‌نامید.

۱. Zagros، کلمه یونانی که در فارسی هم مستعمل شده است و به فارسی آن را پاتاق می‌نامند و آن سلسله جبالی است که از شمال غربی به جنوب غربی ایران کشیده می‌شود و متجاوز از هزار کیلومتر طول دارد. - م.

۲. Jura، رشته کوهستانی در فرانسه که بین سویس و آلمان غربی حائل است. - م.

۳. به لاتینی Susiana Major، منظور خورستان است. - م.

۴. درباره تاریخ آمدن هندو آریاییها به حوضه گنگ در هند پروفیسورهاینه - گلدبرن (Heine - Geldern) چنین می‌گوید که در حفريات مربوط به دوران پیش از آریاییها که در هاراپا و موهنجو - داروی هندوستان به عمل آمده، قطعاتی از کتیبه‌های جتیها کشف شده است که به سالهای ۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ ق.م. تعلق دارد و ثابت می‌کند تمدن پیش از ورود آریاییها هنوز برپا بوده است و بنابراین اشغال حوضه گنگ به وسیله آریاییها نمی‌تواند قبل از این تاریخ صورت گرفته باشد.

۵. Mitanni، قوم آریایی و هندو ایرانی که در شمال بین النهرین از سال ۱۵۰۰ تا ۱۳۶۰ ق.م. حکومت تشکیل دادند و پهنه قدرتشان از

32. Languedoc

۳۳. Kyzyl, ناحیه‌ای بین قرقیزستان و ازبکستان کنونی. - م.

۳۴. Alaric, آلاریک اول پادشاه ویزیگوتها که در قرن چهارم می‌زیست و رم را غارت کرد. پسر وی آلاریک دوم در سال ۴۸۴ در جنگ با کلوویس (Clovis) پادشاه فرانکها که وحدت سرزمین گل را فراهم آورد، مغلوب و کشته شد. - م.

۳۵. Théodoric, پادشاه قبایل وحشی ژرمنی و اوستروگوتها، متوفی به سال ۵۲۶ که سعی کرد رومیها و گوتها را یکی و بر آنها سلطنت کند. - م.

۳۶. Quattrocento, به ایتالیایی به معنی چهارصد است. ولی اصطلاحاً به قرن پانزدهم اطلاق می‌شود که دوران شکوفایی هنر و ادب (رُسانس) بود.

۳۷. ظاهراً منظور برمک جد برمکیان است که از قرار معلوم متولی معبد بودایی نوبهار در بلخ بوده است. - م.

۳۸. منظور یعقوب لیث صفاری است. - م.

کردند و در تمام دوره ساسانیان ایران با آنان به جنگ می‌پرداخت. یک بار بهرام گور ایشان را شکست داد و در زمان خسرو پرویز به کلی مغلوب شدند. - م.

۲۸. Basileios (به فرانسه Basile), لقب سلاطین امپراتوری بیزانس. - م.

۲۹. Rhein (به فرانسه Rhin), رودخانه بزرگی در اروپای غربی که قسمت عمده آن از خاک آلمان در نزدیکی مرز فرانسه می‌گذرد و فرانسویان اغلب از آن سومرد تجاوز ژرمنها و آلمانها قرار می‌گرفتند و پاسداران راین کنایه از محافظان در برابر حمله آلمانها می‌باشد. - م.

۳۰. فرقه‌ای از عیسویان که به وسیله یعقوب برذغانی در قرن ششم میلادی در انطاکیه تأسیس شد و اعتقاد به اتحاد خدا و انسان در قالب واحدی دارد. - م.

۳۱. Bogoumiles, فرقه مسیحی در بلغارستان و یوگوسلاوی که از مانویت الهام می‌گرفت. آلبیگانیان یا کاتارهای جنوب فرانسه نیز تحت تأثیر آن قرار داشتند. - م.

به عقیده کریستنسن (Christensen)، خاورشناس دانمارکی، لهجه‌های کاشی و اصفهانی یادگار آن است.

۲۲. می‌دانیم که خراسان در زبان فارسی به معنی جایگاه طلوع خورشید است.

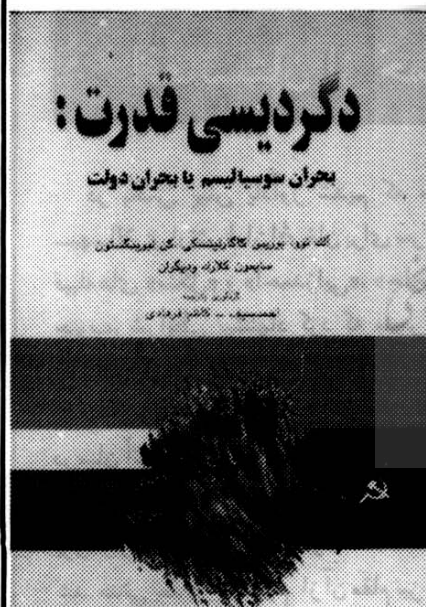
۲۳. Perside, ترجمه تحت‌اللفظی آن فارسستان است، ولی در فارسی استعمال نمی‌شود. - م.

۲۴. Ile - de - France, فرانسه اصلی در قدیم‌الایام که پاریس پایتخت آن بود و در قرن پانزدهم ایالتی را تشکیل داد و امروز نیز پاریس بزرگ و چند شهرستان را دربرمی‌گیرد. - م.

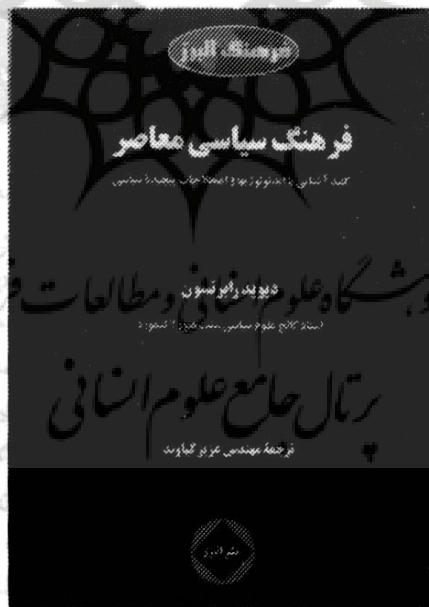
۲۵. بخشی از ناحیه شمالی و مرکزی بین‌النهرین که قسمتی از جنوب سوریه کنونی را هم دربرمی‌گیرد. - م.

۲۶. Orfa, نام جدید شهر ادسا در ترکیه که نزدیک مرز این کشور با سوریه است. - م.

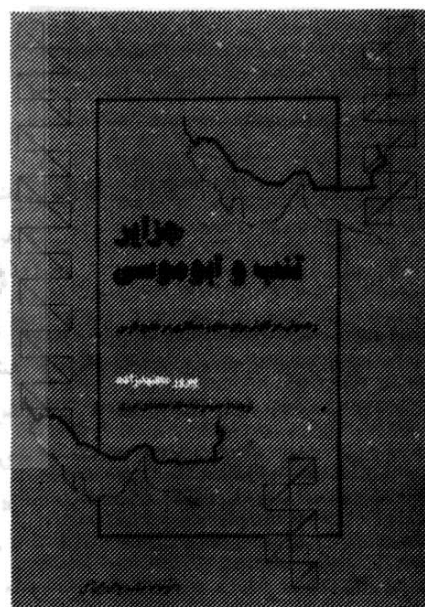
۲۷. قومی از طوایف آسیای علیا که نزد رومیها به اقلیت یا هونها سفید موسوم بودند و در قرن پنجم از شمال شرقی به ایران تاخت‌وتاز



دگردیسی قدرت:
بحران سوسیالیسم یا بحران دولت
آلک نوو و...
گردآوری و ترجمه احمد سیف -
کاظم فرهادی نشر نشانه
چاپ اول ۱۳۷۵ - قیمت ۸۰۰ تومان



فرهنگ سیاسی معاصر
دیوید رابرتسون
ترجمه مهندس عزیز کیاوند
نشر البرز
۱۳۷۵ - قیمت ۹۵۰ تومان



جزایر تنب و ابوموسی
پیروز مجتهدزاده
ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری
دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
چاپ اول ۱۳۷۵ - قیمت ۳۶۰ تومان